

فتنه تكفير

للشيخ المحدث العلامة:

محمد ناصر الدين الألباني رحمته

تقريظ سماحة الشيخ العلامة:

عبد العزيز بن باز رحمته

ترجمه:

عبدالله ابراهيمي

عنوان کتاب:	فتنه تکفیر
عنوان اصلی:	فتنة التكفير
تأليف:	محمد ناصر الدين الالباني رحمه الله
ترجمه:	عبدالله ابراهيمي
موضوع:	مجموعه عقايد اسلامي - توحيد و الهيات
نوبت انتشار:	اول (ديجيتال)
تاريخ انتشار:	تير (سرطان) ۱۳۹۵ شمسی، شوال ۱۴۳۷ هجری
منبع:	IslamTape.com



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

- فهرست مطالب.....أ
- نظر ناصرالدین البانی رحمته در باره مسئله تکفیر..... ١
- نظر شیخ عبدالعزیز بن باز رحمته در مورد نظرات البانی..... ١٨

نظر ناصرالدین البانی رحمته درباره مسئله تکفیر

در مجله سلفیه، در اولین شماره‌ی سال ۱۴۱۵ هـ. ق. از استاد محمد ناصرالدین البانی رحمته درباره‌ی فتنه‌ی تکفیر سؤال شد و ایشان نیز به تفصیل پاسخ دادند که در زیر به طرح سؤال و جواب یاد شده از آن مجله و نیز ترجمه‌ی آن اقدام می‌کنیم.

سؤال: جناب استاد بر شما پوشیده نیست که در صفوف مبارزات مردم افغانستان در هنگام جهاد، دسته‌ها و گروه‌های گمراه زیادی نفوذ کردند و با کمال تأسف آنچه در توان داشتند در انتشار افکارشان که خارج از منهج سلف صالح بود در بین جوانان ما که در آن جا مشغول جهاد بودند، پراکندند؛ که از جمله‌ی آن افکار، تکفیر حاکمان و به ادعای آن‌ها زنده کردن سنت ترک شده‌ی ترور می‌باشد و اکنون بعد از بازگشت جوانان سلفی به کشورهایشان چون تحت تأثیر آن افکار واقع شده‌اند، شروع به انتشار این آراء و شبهات در بین جوانان در جوامع خویش نموده‌اند و مطلع شده‌ایم بین جناب‌عالی و یکی از برادران مناقشه‌ای طولانی در مسأله‌ی تکفیر روی داده است؛ چون نوار ضبط شده‌ی آن محاوره و گفتگو، واضح ضبط نشده است لذا از جناب‌عالی می‌خواهیم که این مسئله را توضیح دهید و از خداوند می‌خواهیم که بهترین پاداش‌ها را به شما عنایت فرماید.

قبل از آن که جواب استاد را در مورد مسئله‌ی یاد شده، بیان داریم به بیان بعضی از عبارات مهم موجود در آن می‌پردازیم:

۱. تکفیر، فتنه‌ای قدیمی است و گروه‌هایی در قدیم و در جدید پایه‌های فکری خویش را بر آن اساس نهاده‌اند.

۲. مسلمان دو چیز را باید با هم جمع نماید: اولی اخلاص برای الله تعالی و دیگری تبعیت نیکوست.
 ۳. علامت فرقه‌ی ناجیه این است که بر راه و روش رسول الله ﷺ و اصحابش باشند.
 ۴. اکثر احزاب جهادی، آیه‌ی حکم به غیر ما انزل الله را به شیوه‌ی خوارج تفسیر می‌کنند.
 ۵. تکفیر گناه کار، به سبب ارتکاب معصیت و گناه، جایز نیست.
 ۶. خوارج به سبب مخالفت با اصحاب رسول الله ﷺ هلاک شدند.
 ۷. تصفیه و تربیت دعوت به تجدید نگرش علمی و قانون‌مند و انتشار معارف صاف و خالص در بین مردم و بناکردن جامعه‌ی اسلامی بر آن مبناست.
 ۸. اکثر افراد جماعات اسلامی در مدت یک قرن علی‌رغم فعالیت‌های وسیع و گرفتاری‌های متعدد نتوانسته‌اند حتی برای خود نیز مفید باشند؛ تاجایی که به طور مداوم از آن‌ها عقاید و اعمال خلاف قرآن و سنت را مشاهده می‌کنیم.
- جواب: إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا، ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له، ومن يضلل فلا هادي له، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله. أما بعد:
- واقعیت این است که مسئله‌ی تکفیر تنها مخصوص حاکمان نیست بلکه برای محکومین نیز می‌باشد. فتنه‌ای است قدیمی که یکی از فرقه‌های عصر گذشته به نام خوارج آن را بنا نهاد^۱. و با کمال تأسف به نام قرآن و سنت از

۱- در کتاب‌های نوشته شده در زمینه فرقه‌های اسلامی از آن یاد شده است و بعضی از آن‌ها هم اکنون به اسامی دیگر موجود هستند که از آن جمله اباضیه می‌باشد که تا

قرآن و سنت خارج شدند که به فهم و باور من علت آن به دو امر برمی گردد: اول: کمی علم (فهم‌شان در مسائل دین کم است). دوم: که بسیار مهم می‌باشد این است که آن‌ها قواعد شرعی را که اساس دعوت اسلامی صحیح می‌باشد، درک نکرده‌اند. چیزی که هرکدام از افراد جماعت‌های انحرافی در صورت خروج از آن (قواعد شرعی)، از جماعتی که رسول الله ﷺ آنها را ستایش نمود، خارج می‌گردد. و در آن صورت حتی می‌توان گفت خارج از آن صورتی است که پروردگار بیان فرموده است و اعلام می‌دارد که هرکس از آن خارج شود با خدا و رسول به مخالفت برخاسته است؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۖ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۱۵]

«هرکس پس از آن که راه هدایت برایش آشکار شد با رسول الله مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید وی را به آنچه روی خود را به آن سو کرده، واگذاریم و به جهنم که بدترین سرانجام است، وارد کنیم». خداوند متعال به خاطر دلائلی که برای اهل علم واضح است، عذاب خویش را تنها در مخالفت رسول الله ﷺ بعد از تبیین قرار نداده بلکه علاوه بر مخالفت رسول پیروی از غیر مؤمنان را افزوده است؛ چون پیروی و یا مخالفت راه مؤمنان مسئله‌ای

همین اواخر در لاک خویش و فاقد هر نوع روحیه دعوی بودند اما مدت زمانی است دوباره ظهور کرده و شروع به انتشار بعضی از نوشته‌ها و عقاید کرده‌اند که درست مطابق عقاید فرقه‌ی خوارج در قدیم می‌باشد و تنها فرقی که با آن‌ها دارند اینست که خود را به وسیله‌ی یکی از خصوصیات خاص شیعه که تقیه نام دارد مخفی کرده‌اند و ادعا می‌کنند که ما خوارج نیستیم در حالی که شما می‌دانید که نام‌ها حقایق و مفاهیم را تغییر نمی‌دهند چون این‌ها نیز به مانند خوارج مرتکبین گناه کبیره را کافر می‌دانند هم اکنون در بعضی از جماعات اسلامی، بعضی از افراد یافت می‌شوند که همراه با دعوت، حق خود را به عنوان اهل قرآن و حدیث مطرح کرده‌اند.

بسیار مهم و جدی می‌باشد؛ در نتیجه هرکس از راه مؤمنان پیروی کند نزد پروردگار اهل نجات است و در صورت مخالفت با مؤمنین وارد جهنم که سرانجام بدی است، می‌گردد. همین مسئله باعث گمراهی گروه‌های بسیاری در عصرهای گذشته و حال شده است؛ چون آن‌ها خود را ملزم به پیروی از راه مؤمنان ندانسته بلکه بر عقل خویش بسنده کرده و در تفسیر قرآن و سنت از آرزوها و تمایلات خویش پیروی نموده و با این کار از راه و روش سلف صالح جدا گشته‌اند. و این قسمت از آیه: ﴿وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ را رسول الله ﷺ در بیشتر از یک حدیث مورد تأکید قرار داده است. و این احادیث که به تعدادی از آن‌ها اشاره خواهم کرد نه تنها نزد خواص بلکه نزد تمام مسلمانان مخصوصاً آن‌ها شناخته شده است و نکته‌ی مهم در آن‌ها اینست که بر ضرورت ملتزم شدن به راه مؤمنین در فهم کتاب و سنت دلالت می‌کنند و این نکته‌ای است که بسیاری از خواص، جدا از جماعاتی که خود را منتسب به جهاد می‌کنند نیز در آن دچار اشتباه شده‌اند. آن‌ها در درون خویش صالح و اهل اخلاص‌اند اما اخلاص به تنهایی برای نجات صاحبش نزد خداوند عزوجل کافی نمی‌باشد بلکه به غیر از اخلاص در نیت برای الله تعالی، پیروی نیکو از رسول الله ﷺ را نیز باید به آن اضافه نمود؛ تنها اخلاص در عمل کفایت نمی‌کند بلکه منهج زندگی مسلمان باید سالم از هرگونه انحراف باشد. از جمله یکی از احادیث معروف در این زمینه، حدیث افتراق امت است. رسول الله ﷺ می‌فرماید: «افْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، وَافْتَرَقَتِ النَّصَارَى عَلَى اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَفْتَرِقَنَّ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً وَاحِدَةً فِي الْحُجَّةِ، وَاثْنَتَانِ وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَنْ هِيَ؟ قَالَ: الْجَمَاعَةُ. وَفِي رَوَايَةٍ: مَا أَنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي.» «یهود به هفتاد و یک فرقه، مسیحیت به

هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند؛ قسم به ذاتی که نفسم در دست اوست امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند. جز یک دسته همه وارد جهنم می‌شوند. عرض کردند: ای رسول خدا آن گروه چه کسانی هستند؟ فرمود: جماعت هستند. و در روایتی دیگر می‌فرماید: هرکس که بر راه و روش من و اصحابم باشد.» جواب رسول الله ﷺ را دقیقاً با آیه‌ای که قبلاً ذکر شد، موافق می‌بینم که فرمود: ﴿وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ کسانی که داخل در عموم آیه می‌باشند، اصحاب رسول الله ﷺ هستند. در این حدیث رسول الله تنها به «ما انا علیه»: «آنچه من بر آن هستم» اکتفا نفرموده، هرچند برای مسلمانی که حقیقتاً کتاب و سنت را فهم کرده باشد، کافی است؛ اما رسول الله ﷺ به خاطر تحقق عملی این فرموده‌ی الله تعالی که می‌فرماید: ﴿يَا مُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَحِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۲۸] «نسبت به مؤمنان رؤف و رحیم است.» خواسته است مهربانی و محبت خویش را نسبت به اصحابش به وضوح نشان دهد؛ و آن این است که علامت گروه نجات یافته را بیان دارد؛ که قرار گرفتن بر راه و روش او و اصحابش بعد از وی می‌باشد، بنابراین برای فهم کتاب و سنت تنها به شناخت لغات عربی و ناسخ و منسوخ و مسائلی از این قبیل نباید اکتفا کرد بلکه در هر مسئله باید به سوی آنچه اصحاب رسول الله ﷺ بر آن بودند مراجعه نمود؛ چون همان‌طور که از آثار و زندگی‌شان روشن است، آن‌ها در عبادت پروردگار متعال مخلص‌تر و فقه‌شان نسبت به کتاب و سنت از ما بیشتر و خصلت‌های پسندیده که بدان مزین بودند به نسبت ما در آن‌ها بیشتر بوده است. دقیقاً شبیه به این حدیث، فرموده‌ی رسول الله ﷺ در مورد خلفای راشدین می‌باشد که در سنن از عرباض بن ساریه روایت شده که فرمود: «وعظنا رسول الله ﷺ موعظةً وَجِلَّتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ، وَذُرِفَتْ مِنْهَا الْعَيْونُ، فَقُلْنَا: كَأَنَّهُا مَوْعِظَةٌ مُودَعٌ فَأَوْصَانَا يَا

رسول الله! قال: اوصيكم بالسمع والطاعة، وإن ولي عليكم عبد حبشي، وإنه من يعيش منكم فسيرى اختلافاً كثيراً، فعليكم بستتي، وسنة الخلفاء الراشدين من بعدي، عضوا عليها بالنواجذ...» «رسول الله ﷺ چنان نصیحتی برای ما ن کرد که قلبها را ترسان و چشمها را گریان نمود؛ عرض کردیم: ای رسول خدا مثل این که نصیحت خداحافظی است بنابراین ما را سفارش کن. فرمود: به شما سفارش می‌کنیم هرچند یک برده حبشی سرپرستی شما را به عهده گیرد، او را اطاعت و فرمانبری کنید. هرکس در بین شما عمر طولانی کند اختلافات زیادی را مشاهده خواهد کرد در چنان وقتی بر شما لازم است به سنت من و جانشینان هدایت شده و هدایت‌گر بعد از من تمسک جوئید و آن را محکم برگیرید...» شاهد بر این حدیث همان جواب سؤال قبلی است که رسول الله ﷺ امتش را تشویق به تمسک به سنت خویش فرموده ولی تنها به سنت خویش بسنده نکرده بلکه سنت خلفای راشدین را نیز به آن می‌افزاید؛ چون ما ناگزیریم برای فهم اعتقادات و عبادات و اخلاق و راه و روش زندگی ما به سلف صالح خویش در تمامی این مسائل مراجعه نماییم، تحقق نجات و تبدیل به فرقه‌ی ناجیه شدن، راهی جز این ندارد؛ به همین خاطر است که گروه‌های اسلامی در قدیم و جدید دچار گمراهی شدند چون به آیه‌ای که قبلاً ذکر شد و حدیث سنت خلفای راشدین توجه نکرده‌اند؛ بنابراین همچنان که گذشتگان ما از کتاب خدا و سنت رسول و منهج سلف صالح منحرف گشتند انحراف آن‌ها نیز طبیعی بود لذا نمونه‌ی آن را می‌توان در بین خوارج قدیم و جدید مشاهده کرد.

اصل تکفیر در زمان ما حول محور این آیه است که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [المائدة: ۴۴] به دو صورت دیگر نیز تکرار شده است: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا

أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٤٥﴾ [المائدة: ٤٥] ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [المائدة: ٤٧] «کسانی که به آنچه الله نازل کرده است حکم نکنند، کافر، ظالم و فاسقند».

آن‌ها حداقل به نصوصی که لفظ کفر در آن‌ها بکار رفته، توجه نکرده‌اند بنابراین لفظ کفر را در آیه‌ی فوق به معنی کفری که انسان را از دین خارج می‌کند معنی کرده‌اند و بین مرتکبین چنین کفری با مشرکین از یهود و نصاری و صاحبان ادیان دیگر خارج از اسلام فرقی ننهاده‌اند؛ در صورتی که لفظ کفر در زبان کتاب و سنت تنها به این مورد اختصاص ندارد؛ آن‌ها این فهم خطا را بر افراد بسیاری که از آن بری می‌باشند تطبیق می‌کنند. در دو لفظ دیگر، ظالم و فاسق نیز همین وضعیت را دارد؛ به این معنی که اگر فردی متصف به ظلم یا فسق شود به معنی از دین برگشته و مرتد نیست و به همان صورت وضعیت متصف به کفر نیز این‌گونه است. این تنوع در معنی یک لفظ واحد چیزی است که هم لغت عرب و هم شرعی که به زبان عربی نازل گشته به آن دلالت می‌کند. بنابراین بر همه‌ی کسانی که متصدی صدور حکم بر مسلمین هستند؛ چه حاکم یا محکوم باید عالم به کتاب و سنت و منهج سلف صالح باشد که فهم قرآن و سنت و هر آنچه به آن‌ها مربوط است، بدون فهم لغت عرب و آداب مربوط به آن مقدور و میسر نیست.

در صورت احساس هرگونه کمی و کاستی در شناخت لغت، از جمله چیزی که او را در درک آن مسئله کمک خواهد کرد، بازگشت به فهم عالمان قبل از خود، خصوصاً سه قرنی که به خیر شهادت داده شده‌اند، بهتر است.

منظور از کفر مطرح شده در آیه ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكٰفِرُونَ﴾ ﴿٤٤﴾ چیست؟ آیا به اسلام حکم نکردن باعث خروج از دین و

موجب ارتداد است؟

فهم این آیه نیاز به دقت بیشتری دارد؛ چون آن کفر عملی است که انجام آن باعث خروج از بعضی احکام دین می‌شود. برای فهم آن، عالم امت و مفسر قرآن، عبدالله بن عباس رضی الله عنهما، ما را یاری می‌نماید؛ چون ایشان از جمله اصحابی است که به اعتراف همه‌ی مسلمین به جز کسانی که جزو گروه‌های گمراه می‌باشند، امام اهل تفسیر هست. مثل این‌که آن چیزی را که ما هم اکنون می‌شنویم در آن زمان به گوش او نیز خورده است که در آن‌جا مردمانی بودند که بدون تفصیل، آیه را بر اساس ظاهرش می‌فهمیدند. ایشان می‌فرمایند: «لیس الکفر الذی تذهبون إلیه وإنه لیس کفراً ینقل عن الملة، هو کفر دون کفر»: «این کفر همان کفری نیست که آن‌ها درک کرده‌اند و کفری نیست که باعث خروج از اسلام گردد بلکه کفری است که در مرتبه‌ی پایین‌تر از کفر (خروج از اسلام) قرار دارد».

شاید منظورش (ابن عباس) خوارج باشد؛ آن‌هایی که علیه امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه قیام نمودند و از اطاعتش خارج شدند. از جمله عواقب آن این بود که خون مسلمانان ریخته شد و با آن‌ها طوری رفتار کردند که با مشرکین نیز چنین رفتاری را نداشتند. این جواب مختصر و روشن به وسیله‌ی مفسر قرآن در مورد این آیه بود؛ چیزی که ممکن نیست با توجه به نصوص وارده غیر از آن را فهم کرد. کلمه‌ی کفر در نصوص متعدد وارد شده است که نمی‌توان آن را مترادف خروج دانست که از آن جمله حدیث معروف در صحیحین از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌باشد که رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «سَبَابِ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ»: «ناسزا گفتن به مسلمان، فسق و کشتنش کفر است.» کفر مطرح شده در این‌جا معصیت است که خروج از اطاعت و فرمان‌برداری است، اما رسول الله صلی الله علیه و آله به اعتبار فصاحت در سخن و

به قصد مبالغه در منع کردن، آن را فرموده است: «سَبَابِ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ». از طرف دیگر آیا ممکن است بخش اول از این حدیث «سَبَابِ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ» را به معنی فسق در قسمت سوم آیه‌ی مذکور که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [المائدة: ۴۷] قرار داد؟

در جواب باید گفت: که گاهاً فسق هم ردیف کفری است که باعث خروج از اسلام می‌گردد و گاهاً هم ردیف کفری است که مقصود از آن خروج از دایره‌ی دین نمی‌باشد و همان معنی را می‌دهد که مفسر قرآن فرموده است و آن کفر دون کفر می‌باشد. حدیث این مسئله را تأیید می‌کند که کفر گاهی باعث خروج از دین نمی‌گردد. دلیل آن نیز این است که خداوند متعال در قرآن کریم از گروه باغی و ظالمی نام می‌برد و علی‌رغم قتل مؤمنان حقیقی حکم کفر در موردشان صادر نمی‌کند در حالی که حدیث اشاره به کفر قاتل دارد و این می‌رساند که همان‌گونه ابن عباس رضی اللہ عنہما گفته، کفر دون کفر است. الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقْتُلُوا الَّتِي تَبَغَى حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ﴾ [الحجرات: ۹] «اگر دو طائفه از مؤمنان با هم جنگیدند بینشان صلح و آشتی برپا کنید. در صورتی که یکی بر علیه دیگری ظلم روا دارد با آن جنگیده تا به حکم خداوند متعال بازگردد».

اگر مسلمانی مسلمان دیگری را بکشد کارش تعدی، ظلم، فسق و کفر است؛ اما این بدان معنی است که انسان گاه عملاً مرتکب کفر می‌شود و گاهی نیز مرتکب کفر اعتقادی می‌گردد که شرح و تفصیل این مسئله را شیخ الاسلام رحمۃ اللہ علیہ به حق بیان داشته و بعد از او شاگردش ابن قیم جوزیه کار استادش را دنبال کرده است. که این دو نفر دور خاصی از این بحث را که

در آن کفر تقسیم پذیر است، آماده نموده‌اند که پرچم‌دار آن، مفسر قرآن ابن عباس رضی الله عنه با بیان آن کلمه‌ی جامع و مختصر است.

بدون در نظر گرفتن این تفسیر، مسلمان از جایی که انتظار آن را هم ندارد دچار فتنه می‌شود و بدون این که بفهمد، از جماعت مسلمان خارج می‌گردد. همان چیزی که خوارج در قدیم و پیروان‌شان در حال حاضر دچار آن شده‌اند. پس فرموده‌ی رسول الله ﷺ «...وقتاله کفر» منظور ارتکاب کفری که باعث خروج از دین باشد، نیست. و احادیث در این زمینه بسیار زیاد است. تمام این احادیث حجت قاطعی است بر آن‌هایی که نزد آیه‌ی سابق توقف و آن را به کفر اعتقادی تفسیر می‌نمایند. و حال همین حدیث برای ما کافی است چون دلیل قاطعی است بر این که اگر مسلمانی برادر مسلمانش را بکشد عملش کفر عملی است و کفر اعتقادی نمی‌باشد. ولی اگر به نظر جماعت تکفیری برگردیم آن‌ها حکم کفر را مطلقاً بر حاکمان و کسانی که تحت ولایت آن‌ها زندگی می‌کنند، اطلاق می‌کنند. و به طریق اولی آن را در مورد کسانی که تحت امر و مأمور انجام وظایف حکومتی هستند، اعمال می‌نمایند و توجیه آن‌ها نیز همین است که آن‌ها مرتکب گناهی هستند و به واسطه‌ی آن کافر شده‌اند، از جمله مسائلی که سؤال کننده مرا به یاد آن انداخت، مسئله‌ای بود که از بعضی افراد جماعت تکفیر که خداوند هدایت‌شان فرماید، شنیدم. به آن‌ها گفتم: شما بعضی از حاکمان را تکفیر کردید اما چرا امامان مساجد، سخنرانان، خطیبان، مؤذن و خدمه‌ی مساجد، اساتید و مدرسین علوم شرعی در دانشگاه‌ها را تکفیر نمودید؟

در جواب گفتند: چون آن‌ها راضی به حکم حاکمانی بودند که به غیر شریعت حکم می‌کردند.

گفتم: اگر آن رضایت قلبی باشد در چنین حالتی کفر عملی (عمل به غیر ما انزل الله) تبدیل به کفر اعتقادی می‌شود و هر حاکمی به غیر شریعت

حکم کند و آن حکم را لایق و شایسته برای این دوران بداند و معتقد باشد حکم کردن به قرآن و سنت شایسته نیست بدون شک چنان کفری اعتقادی است و کفر عملی نیست؛ و اگر کسی هم به آن راضی باشد به چنین حاکمی ملحق می‌گردد. شما نمی‌توانید حکم کنید به این‌که هر حاکمی به قوانین غربی کفرآمیز یا به بیشتر آن احکام حکم نماید، کافر است مگر در صورتی که از او سؤال شود و جوابش این باشد که حکم به این قوانین حق است و برای عصر حاضر لازم هستند و حکم به اسلام جایز نیست. اگر سؤال کنید نمی‌توانید بگویید جواب آن‌ها این است که حکم به شریعت امروز لایق و شایسته نیست؛ که در صورت تحقق چنان جوابی بدون شک و گمان آن‌ها کافرنند و اگر از مرتبه حاکمان نزول کنیم در بین محکومین، عالمان و صالحان و دیگران هستند و چگونه به مجرد این‌که آن‌ها تحت حکومت آن حاکمان زندگی می‌کنند، آنان را محکوم به کفر نموده- اید در حالی که خود شما نیز بسان آن‌ها تحت حکومت همان حاکمان زندگی می‌کنید حال آن‌که شما آن‌ها را کافر اعلان کرده و مرتد می‌خوانید! حکم به آنچه الله تعالی نازل کرده واجب است اما مخالفت کردن حکم شرعی به مجرد عمل، مستلزم آن نیست که بر عامل آن حکم ارتداد صادر شود.

از جمله مناقشاتی که خطا و گمراهی آن‌ها را روشن می‌کند، این است که به آن‌ها گفتم: چگونه بر مسلمانی که شهادتین را بر زبان جاری می‌سازد و نماز می‌خواند، حکم ارتداد صادر می‌کنید؟ آیا تنها یک بار کافی است (که به غیر ما انزل الله حکم شود؟) یا این‌که واجب است او اعلام نماید که از دین برگشته است؟ اما آن‌ها در جواب همچنان سرگردان می‌باشند، ولی من مجبور شدم برای‌شان مثلی بزنم، قاضی که به شرع حکم می‌کند و برنامه‌ی کاری و عادت او همین‌گونه است اما در یک مورد بر خلاف شرع حکم

می‌نماید یعنی حق را به ظالم می‌دهد و مظلوم را محروم می‌کند. آیا او در این مورد بر خلاف آنچه خداوند نازل کرده حکم صادر ننموده است؟ ایشان به غیر ما انزل الله حکم کرده است، آیا در موردش می‌گویید که مرتد و کافر شده است؟ جواب دادند: خیر. کافر نمی‌شود. گفتیم: برای چه؟ گفتند: چون این کار تنها یک بار از او صادر شده است. گفتیم: سخن شما درست، اگر یک بار دیگر از او صادر شود یا یک حکم خلاف شرع در مورد دیگر صادر نماید آیا کافر می‌شود؟ احتمال بار سوم و چهارم هم در مورد ایشان مقدور است، در مورث چه می‌گویید؟ آیا کافر می‌شود؟ شما نمی‌توانید برای تعداد احکامی که صادر می‌کند و در آن با شرع مخالفت می‌نماید حد و میزان معلومی قرار دهید اما در مورد عکس این نظریه‌ی شما، مسئله روشن است اگر در همان صدور حکم برای بار اول شما اطلاع حاصل کنید که وی آن مورد حکم به غیر شریعت را نیکو می‌داند و حکم شرعی را قبیح و نادرست می‌شمارد در چنین وضعی شما حکم ارتداد را در موردش صادر می‌نمایید اما در غیر این حالت اگر در ده‌ها فقره در موضوعات متعدد بر خلاف شرع حکم کند و در جواب سؤال کننده‌ای که گوید چرا بر خلاف شرع خدا حکم کردی؟ گوید: بر نفس خویش ترسیدم یا این که رشوه گرفتم در چنین حالی نمی‌توانید حکم کفر بر او صادر نمایید مگر این که شما را از نهان درون خویش آگاه سازد و بگوید حکم به شریعت را جایز نمی‌دانم؛ او مرتد شده و کافر است. خلاصه‌ی سخن این که کفر نیز به مانند فسق و فجور قابل تقسیم است، کفر و فسق و ظلمی که انسان را از دین خارج می‌کند تماماً به این اصل برمی‌گردد که در هنگام انجامش قلباً آن را حلال دانسته باشد ولی در مورد خلاف آن یعنی حالتی که باعث ارتداد نمی‌شود هنگامی است که فقط عملاً آن را برای خود جایز می‌داند و تمام گناہانی که در این زمان عملاً مردم آن را انجام می‌دهند و در عمل برای خود حلال کرده‌اند بدون

این که قلباً معتقد به حلال بودن آن باشند، حکم‌شان همین‌طور است و دچار کفر عملی شده‌اند که از جمله‌ی آن‌ها ربا، زنا، شراب و ... می‌باشد (و از اسلام خارج نمی‌گردند). بنابراین جایز نیست به صرف انجام گناه کسی را تکفیر کرد مگر این‌که آنچه در سینه‌ها پنهان داشته‌اند برای ما روشن گردد. برای نمونه آنچه را که خداوند حرام کرده حرام ندانند، در صورتی که آن‌ها چنین کرده و آنچه پنهان داشته‌اند برای ما روشن گردد آن‌ها را کافر و مرتد می‌دانیم و اما در صورتی که برای‌مان روشن نگردد راهی برای تکفیرشان نداریم و باید بترسیم مسلمانی را به ناحق تکفیر کنیم. چنانکه رسول الله ﷺ می‌فرماید: «إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِأَخِيهِ يَا كَافِرُ فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدُهُمَا»: «اگر مسلمانی به برادرش بگوید ای کافر یکی از آن دو مستحق آن خواهد شد.» احادیث در این زمینه بسیارند به همین مناسبت حکایت آن صحابی که با یکی از مشرکین جنگید را برای‌تان نقل می‌کنم. وقتی مرد مشرک زیر ضربات شمشیر آن مرد صحابی فرار گرفت، گفت: اشهد ان لا اله الا الله. ولی مرد صحابی به سخنش اهمیت نداد و او را کشت؛ وقتی خبر به رسول الله ﷺ رسید، به شدت آن عمل را ناپسند دانست. آن صحابی گفت: ای رسول خدا این سخن را از ترس کشتن بر زبان راند. رسول الله ﷺ در جوابش فرمود: «هَلَّا شَقِقْتُ عَنْ قَلْبِهِ؟!»: «آیا قلبش را شکافتی؟!» بنابراین کفر اعتقادی ارتباطی به عمل ندارد بلکه در ارتباط با دل است و ما هم قادر به اطلاع از درون فاسق، فاجر، دزد، زناکار، رباخوار و غیره نیستیم مگر این- که آنچه در دل دارد بر زبان راند. ولی اگر عملاً با شرع مخالفت نماید ما هم می‌گوییم تو با شرع خدا مخالفت نموده و مرتکب فسق و فجور شده‌ای. و تا زمانی چیزی از اعتقادش برای ما آشکار نشود، تا از نسبت دادن کفر به او

پیش خداوند معذور باشیم از بکار بردن الفاظ ارتداد و کفر در موردش خودداری می‌کنیم و بعد از این مرحله حکم معروف اسلام خواهد آمد و آن این‌که هرکس دینش را تغییر دهد و دچار ارتداد گردد او را بکشید و این همان فرموده رسول الله ﷺ است: «من بدل دینه فاقتلوه» من همیشه به کسانی که درباره‌ی قضیه‌ی تکفیر حاکمان سخن می‌گویند، گفته‌ام: شما می‌گویید، حاکمانی که بر شما حکومت می‌کنند، کافر هستند، در صورت صحت این ادعا، تکفیر کردنشان واجب می‌شود و باید حدود شرعی را بر آن‌ها جاری نمود. اگر هم اکنون ما تسلیم شما شویم که تمامی حاکمان جوامع اسلامی کافرند چه کسی می‌تواند حکم شریعت را در موردشان عملی سازد؟ کافرانی که سرزمین‌های مسلمانان را اشغال کرده‌اند و ما متأسفانه با اشغال سرزمین فلسطین به وسیله‌ی یهود مواجه هستیم، ما و شما با آن اشغال‌گران چه چیز توانسته‌ایم انجام دهیم تا این‌که شما با حاکمانی که گمان دارید کافرند انجام دهید؟ چرا شما این جهت را ترک نمی‌کنید و به تأسیس بنیانی مبادرت نمی‌ورزید که بر اساس آن رسول الله ﷺ اصحابش را تربیت کرد و بر آن اساس و نظام آن‌ها رشد یافتند و نشو و نما کردند چیزی که ما در بیشتر مناسبات از این قبیل از آن سخن به میان می‌آوریم. هر جماعتی از مسلمانان باید حقیقتاً برای بازگرداندن حکم اسلام نه تنها در سرزمین‌های اسلامی بلکه در تمام زمین بکوشد تا این‌که فرموده‌ی الله تعالی تحقق یابد. چنان‌که می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ ۚ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ [الصف: ۹] «او کسی است که رسولش را برای هدایت مردم و ابلاغ دین حق فرستاد تا آن را بر تمامی ادیان غالب گرداند هرچند مشرکین آن را ناپسند دانند.» در بعضی از احادیث صحیح آمده که این آیه بزودی تحقق پیدا خواهد کرد و برای این‌که

مسلمانان بتوانند آن را دوباره تحقق بدهند آیا راه آن اعلان انقلاب علیه حاکمانی است که به ظن و گمان ایشان مرتد شده و کافرند سپس هیچ کاری را نمی‌توانند بعد از آن اعلان انجام دهند؟ این چه منهجی است؟ بی گمان راه صحیح همان است که رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم از آن سخن گفته و در هر خطبه اصحابش را به آن یادآور شده است. «و خیر الھدی ھدی محمد صلی اللہ علیہ وسلم»

بر هر مسلمانی خاص و عام و همه‌ی کسانی که به بازگشت و اقامه‌ی شریعت اهتمام می‌ورزند لازم است از همان جا که رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم شروع کرد، آغاز نمایند و آن همان چیزی است که ما به عنوان دو کلمه‌ی ساده از آن نام می‌بریم (تصفیة و تربیة). چون ما حقیقتی را می‌دانیم که آن غلو کنندگان افراطی از آن غافل‌اند یا خود را به غفلت زده‌اند. واقعیت موجود در مورد آن‌ها فقط اعلان تکفیر حاکمان است که هیچ عملی را بدنبال خود نداشته است و اگر هم پیامدی داشته جز فتنه، بلا و گرفتاری برای مسلمین فاقد ارمغان دیگری بوده است، در این سال‌های اخیر فتنه‌ها از حرم مکی شروع و به فتنه‌ی مصر و قتل سادات و ریختن خون به ناحق بسیاری از مسلمانان معصوم که ناشی از همان فتنه بود انجامید و اخیراً در سوریه و باز هم در مصر و جریانات تأسف بار الجزایر و... همگی به خاطر مخالفت با بسیاری از نصوص، تحقق پذیرفت و مهمترین آن‌ها این فرموده درباره‌ی رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم است: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»: «در وجود رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم برای شما و کسانی که به خدا و روز آخرت امیدوار باشند و الله را بسیار یاد کنند الگوهای نیکو وجود دارد.» هنگامی که می‌خواهیم حکم خدا را در زمین به پا داریم آیا از کشتار حاکمان که نمی‌توانیم انجام دهیم، شروع کنیم یا به همان چیزی که رسول

الله ﷺ بدان آغاز نمود دست به کار شویم؟ بدون شک جواب واضح است: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...» رسول الله ﷺ به چه چیز آغاز نمود؟ می‌دانید که او با دعوت کردن افرادی که گمان داشت که استعداد قبول کردن حق را دارند آغاز کرد. پس همان‌گونه که در سیره‌ی نبوی معروف است افرادی دعوت را لیبیک گفتند؛ به دنبال گرفتاری‌ها و مشکلاتی که مسلمین در مکه با آن روبه‌رو شدند، دستور به هجرت اولی و سپس دوم داده شد تا آن‌جا که خداوند عزوجل مدینه منوره را وطن آن‌ها قرار داد پس حکومت اسلامی و جنگ‌های دفاعی و آزادی بخش رسول الله ﷺ با کفار و یهود آغاز گردید. بنابراین ما هم باید از تعلیم مردم و آشنا کردن‌شان با اسلام آغاز کنیم همان‌گونه که رسول الله ﷺ آغاز کرد ولی فرقی که هست این است که ما نباید فقط به دعوت اسلامی بسنده کنیم چون اسلام با چیزهایی که جزو آن نیست آمیخته شده است چیزهایی که سبب نابودی مبارزات اسلامی و بیداری آن است به همین دلیل بر داعیان واجب است که اولاً: با تصفیه‌ی اسلام از هر آنچه با آن بیگانه است ولی وارد آن گردیده، حرکت را آغاز کنند. ثانیاً: همزمان با آن تصفیه به تربیت جوانان مسلمان بر اساس آن اسلام پاک و بی‌آلایش اقدام کنند. وقتی که ما به مطالعه‌ی جماعت‌های اسلامی که در طول یک قرن از زمان شکل گرفته‌اند، می‌نگریم بسیاری از آن‌ها را می‌یابیم که علی‌رغم آن همه ادعا و تبلیغات و گرفتاری‌ها به قصد برپایی حکومت اسلامی و ریختن خون بی‌گناهان به استناد همین انگیزه‌ها هیچ بهره‌ای نبرده‌اند و نتیجه‌ای از کار خویش نگرفته‌اند. همیشه ما عقاید خلاف کتاب و سنت و اعمال منافی با آن را از آن‌ها دیده‌ایم و به همین مناسبت سخن یکی از دعوت‌گران را نقل می‌کنم که گفت: دولت اسلام را در دل‌هایتان برپا دارید در نتیجه در سرزمین‌تان برپا می‌گردد. من دوست دارم از اتباع آن باشم که آن را لازم بدانیم و در زندگی خویش تحقق

ببخشیم؛ چون مسلمان هر وقت عقیده‌ی خویش را بر اساس کتاب و سنت تصحیح کند بدون شک پشت سر آن به تصحیح عبادت و اخلاق و رفتارش اقدام می‌کند. اما با کمال تأسف آن مردمان به آن کلمه‌ی پاک و بی‌آلایش عمل نکردند و بدون هیچ اقدام اساسی تنها به تبلیغات و ادعای تشکیل حکومت اسلامی به داد و فریاد پرداختند و قول شاعر در موردشان صادق است که می‌گوید:

ترجو النجاة ولم تسلك مسالكها
 إن السفينة لا تجري على اليبس
 می‌خواهید که نجات یابید بدون این که از راهش وارد شوید همانا که کشتی بر خشکی جریان نمی‌یابد.
 امیدوارم که در آنچه بیان داشتیم جواب کافی برای آن سؤال وجود داشته باشد.

والله المستعان.

نظر شیخ عبدالعزیز بن باز رحمته در مورد نظرات البانی

جناب شیخ عبدالعزیز بن باز رحمته به دنبال انتشار نظرات محمد ناصرالدین البانی درباره‌ی قضیه تکفیر در مجله الدعوة السعودية شماره: ۱۵۱۱ جمادی الاولی ۱۴۱۶هـ نکاتی را به شرح زیر در تأیید آن ایراد نموده است.

الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله وعلى آله وأصحابه ومن اهتدى بهداه أما بعد:

از جواب محکم و مفیدی که جناب ناصرالدین البانی، خداوند او را موفق بدارد که در روزنامه المسلمون در زمینه تکفیر کردن کسی که به غیر آنچه که خداوند متعال نازل کرده بدون تفصیل و شرح منتشر کرده بود، مطلع شدم و آن را کلامی گران قدر که به حق اصابت شده، یافتم. ایشان راه مؤمنین را پیموده و در آن روشن نموده است که هیچ فردی حق ندارد و برایش جایز نیست که کسی را به خاطر حکم به غیر از آنچه خداوند نازل کرده به صرف عمل کردن به آن بدون اطلاع از این که آیا قلباً هم آن را حلال می‌داند، تکفیر کند و در آن از آنچه از ابن عباس رضی الله عنهما و دیگران از سلف امت نقل شده، استفاده کرده است. و بدون شک آنچه ایشان در جوابش زیر تفسیر آیات ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [المائدة: ۴۴] ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [المائدة: ۴۵] ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [المائدة: ۴۷] بیان داشته، حق است و توضیح داده است که کفر به دو نوع اکبر و اصغر قابل تقسیم است همان گونه که ظلم و فسق نیز

به دو نوع اکبر و اصغر تقسیم پذیرند و هرکس حکم به غیر از اسلام را چون زنا کردن و ربا خواری و دیگر حرام‌هایی که بر تحریمش اجماع شکل گرفته، حلال بداند به تحقیق او به کفر اکبر، ظلم اکبر و فسق اکبر مبتلا گشته است ولی اگر کسی بدون استحلال قلبی آن را انجام دهد، کفرش اصغر و همچنین ظلم و فسقش نیز اصغر خواهد بود. چنانکه رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در حدیث ابن مسعود رضی اللہ عنہ می‌فرماید: «سباب المسلم فسوق وقتاله کفر»: «ناسزاگویی به مسلمان فسق و کشتنش کفر است.» جناب رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در این فرموده قصدش فسق و کفر اصغر بوده است و به خاطر تنفر از این عمل منکر و ناپسند آن را به صورت مطلق بیان فرموده است. همان‌گونه که در حدیث دیگری می‌فرماید: «اثنتان فی الناس هما بهما کفر: الطعن فی النسب والنیاحة علی المیت»^۱: «دو چیز در میان مردم وجود دارد که به واسطه‌ی آن دچار کفر می‌شوند، در نسب دیگران عیب وارد کردن و برای مرده نوحه خوانی نمودن.» و همچنین می‌فرماید: «لا ترجعوا بعدی کفاراً یضرب بعضکم رقاب بعض»^۲: «بعد از من کافر نشوید تا بعضی گردن بعضی دیگر را بزند و همدیگر را بکشید.» و احادیث در این زمینه زیاد است. بر هر مسلمان و خصوصاً اهل علم لازم است که در امورات تحقیق نماید و با اطلاع از کتاب و سنت و راه و روش سلف امت حکم کند و از راه خطرناک کسانی که احکام را به صورت مطلق و بدون تفصیل به کار می‌برند، بپرهیزد و بر اهل علم واجب است که به سوی الله تعالی بطور مفصل و به منظور روشن نمودن مسائل اسلام همراه دلایل‌شان از کتاب و سنت، دعوت

۱- به روایت مسلم.

۲- به روایت بخاری و مسلم از حدیث جریر رضی اللہ عنہ.

نماید و بر پایداری و استقامت در آن و خیرخواهی و توصیه به خیر تشویق نماید و در همان حال آن‌ها را از هر آنچه که مخالف احکام اسلام است، ترسانده و با این کار بر راه و روش رسول الله ﷺ و خلفای راشدین و اصحاب ﷺ قرار گرفته، به حق گرویده و عملاً از هر آنچه مخالف اسلام است بر حذر مانده است آنگاه شاهد تحقق بخش شدن این آموزگاری‌های قرآن خواهیم بود. ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ [فصلت: ۳۳] «گفتار چه کسی نیکوتر از فردی است که به سوی الله دعوت کرده و عمل صالح انجام می‌دهد و می‌گوید بدرستی که من مسلمانم.» ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [یوسف: ۱۰۸] «بگو این راه من است آگاهانه خودم و پیروانم به سوی الله دعوت می‌کنیم و خداوند پاک و منزه است و من از مشرکین نیستم.» ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [النحل: ۱۲۵] «با حکمت و پند نیکو به سوی پروردگارت دعوت کن و با شیوهی پسندیده با آن‌ها مجادله نما.» و رسول الله ﷺ می‌فرماید: «من دل علی خیر فله مثل أجر فاعله»: «هرکس به نیکی راهنمایی کند پاداشی بمانند پاداش انجام دهنده‌ی آن دارد.» و می‌فرماید: «من دعا إلى هدی کان له من الأجر مثل أجور من تبعه، لا ینقص ذلك من أجورهم شیئاً، ومن دعا إلى ضلالة کان علیه من الإثم مثل آثام من تبعه لا ینقص ذلك من آثامهم شیئاً»^۱: «هرکس مردم را به هدایت فرا خواند به مانند کسی که آن را انجام می‌دهد پاداش داده می‌شود و در این کار از

پاداش عاملان چیزی کم نمی‌گردد و بر عکس هرکس به گمراهی دعوت نماید به مانند عمل‌کننده‌ی آن، گناه‌کار خواهد بود بدون این‌که از کیفرشان کم شود». رسول الله صلی الله علیه و آله هنگامی که در غزوه‌ی خیبر پرچم پیروزی را به دست علی رضی الله عنه می‌دهد، می‌فرماید: «ادعهم إلى الإسلام وأخبرهم بما يجب عليهم من حق الله فيه، فوالله لئن يهدي الله بك رجلاً واحداً خيراً لك من حمر النعم»^۱: «آن‌ها را به اسلام دعوت کن و آن‌ها را نسبت به آنچه که خداوند بر ایشان واجب نموده، آگاه کن. سوگند به الله تعالی اگر بوسیله‌ی تو خداوند فردی را هدایت کند برایت از شتران سرخ موی بهتر است». رسول الله صلی الله علیه و آله ۱۳ سال در مکه ماند و مردم را به توحید الله و مسلمان شدن با نصیحت، حکمت، صبر و شیوه‌های نیکو دعوت نمود تا این‌که خداوند به واسطه‌ی ایشان و اصحابش کسانی را که سعادت بر ایشان پیشی بسته بود، هدایت کرد و سپس به سوی مدینه هجرت کردند، دعوت به سوی الله تعالی را همراه اصحابش رضی الله عنهم با حکمت و پند نیکو، صبر و بردباری و مباحثه‌ی نیکو ادامه داد تا این‌که جهاد با شمشیر علیه کفار تشریح گردید. رسول الله صلی الله علیه و آله همراه اصحاب رضی الله عنهم آن را به طور احسن به پا داشتند و سرانجام خداوند آنان را مؤید و منصور گردانید و عاقبت نیکو بر ایشان مقرر داشت و همچنین پیروزی و سرانجام نیکو را سرنوشت همه‌ی کسانی قرار می‌دهد که بر راه و روش آن‌ها تا روز قیامت عمل نمایند.

از خداوند متعال درخواست می‌نماییم که ما و برادران دینی‌مان را از پیروان نیکوکار آنان قرار دهد و به ما و همه‌ی برادران‌مان توفیق دعوت به سوی الله و آگاهی و عمل صالح و صبر نمودن بر حق را نصیب گرداند تا

این که پروردگار سبحان را ملاقات نمائیم که براستی تنها او سرپرست و توانا بر این کار است.

وصلی الله علی نبینا محمد وآله واصحابه ومن تبعهم باحسان الی یوم الدین.
برای ارتباط با مترجم به سایت ایمان مراجعه نمایید.